



ماه نامه سراسری مدافعان | نسخه دیجیتال | شماره هفتم | اردیبهشت ۱۴۰۱

صفحه ۲۸

هموطن! این بار قطع کننده زنجیره باش!

چگونه می‌توان به دولت در اجرای برنامه‌های اقتصادی کمک کرد؟

صفحه ۳۸

قافله شهیدان خمینی هنوز روان است!

به بهانه شهادت مظلومانه کنت لوکا گائتانو لاواتلی، به دست دژ خیمان صهیونیست

صفحه ۴۸

«قاملی در اشرافیت انقلابی»

بیاید برای هاشمی رفسنجانی دعا کنیم!

صفحه ۵۸

من، نمکی و دستیارم!

صفحه ۶۸

#وظایف_شهروندی ما، در قبال چالش‌ها

صفحه ۷۸

اسب تراوای اصلاح طلبان در دولت رئیسی

صفحه ۸۸

عملیات رزمنده ایرانی در قلب صهیونیستها

دیده بان

هموطن! این بار قطع کننده زنجیره باش!

چگونه می توان به دولت در اجرای برنامه های اقتصادی کمک کرد؟

۲- به ناشر توجه کنیم: اخبار جعلی یا پیام ها و ویدئوهای دروغین را کسانی منتشر می کنند که توجهی به اثر کار خود ندارند. برخی ها عادت دارند فقط و فقط سیاه نمایی و تخریب کنند. از نظر روانی، همنشینی و معاشرت با افراد منفی باف و افسرده، پیامدهای تخریبی پرشماری دارند. صرف نظر از این پیامدها، غفلت از روی ناراحتی سبب می شود دروغ مثل بومرنگ باز گردد و ذهن و روان خود فرد را نیز به بازی بگیرد.

۳- در سایر رسانه ها جستجو کنیم: جستجوی ساده عنوان پیام یا ویدئو در موتورهای جستجو یا دیگر خبرگزاری ها و وبسایت ها کمک می کند درستی یا نادرستی آن محک بخورد. این معیار اگرچه یک معیار حداقلی است اما می توان گفت در بیشتر اوقات، فرد را به یک سپر دفاعی قدرتمند مجهز می کند. برای نمونه، خود من در مقابل خبر دروغ کشته شدن عده ای در یکی از استان های جنوبی در تظاهرات اعتراض به گرانی استفاده کردم. هیچ منبعی حتی رسانه های ضدانقلاب که عادت دارند از کاه کوه بسازند، هم اشاره ای به این خبر نداشتند.

۴- به رنگ، لباس، هوا و جزئیات پیام، ویدئو یا صوت دقت کنیم: در دورانی که رفته رفته دستکاری در افکار عمومی به یک صنعت تبدیل می شود، تجزیه و تحلیل عناصر یک محصول یا تولید رسانه ای، می تواند مانعی هر چند کوچک جلوی تسلط فریب بر حقیقت باشد. برای این منظور، یک تجزیه و تحلیل ابتدایی، مثل همین کاری که در ویدئوی موسوم به یک فروشگاه در قزوین صورت گرفت و از روی لباس گرم حاضران، دروغین بودن ادعای ویدئو معلوم شد.

کمک کردن به دولت تنها صبر بر این شرایط سخت نیست. این بار باید زنجیره انتشار و توزیع پیام دروغ را قطع کرد. حتی پیام هایی که برای دفعات پرشمار فورواردها شده یا باز دیده های میلیونی گرفته، ممکن است دروغین باشد. مانند ویدئوی خوشگذرانی ادعایی یک سردار سپاه. اگرچه واکنش رسمی، سریع و البته همراه با سعه صدر و نرمی خلق به این دروغ ها و فریب ها نیز نباید از یاد برود. چیزی که متأسفانه در نظر برخی با استدلال «بیشتر به دیده شدنش کمک میکنه» و «ارزشش رو نداره» همراه می شود و این همراهی به گسترش اخبار دروغی که در ابتدا مسخره و مضحک به نظر می آیند، می انجامد.

«ویدئوی یورش، غارت یا حمله مردم قزوین به فروشگاه»، «تصویر کارت یارانه نان»، «خبر ۹۰ هزار تومانی شدن مرغ» و ... که در هفته اخیر دست به دست در رسانه ها و پیام رسان ها چرخیده و هر بار به طریقی تکذیب شده، نشان می دهد با همه تبیین ها و توضیح ها و هر اندازه اطلاع رسانی ها و پاسخگویی ها قوی و جامع باشد (که نیست و ایراداتی دارد)؛ رسانه همچنان رسنا نیست و پیام به درستی به مخاطب نمی رسد. علاوه بر آنکه نباید از یاد برد رسانه فقط رسانه نیست و محصول محیط سیاسی و وضع اقتصادی است. همچنان که از پدیده ای مانند «انتظارات تورمی» سخن می گوئیم و «اثر روانی» بازار را در تغییر قیمت ها مؤثر می دانیم و کنش رسانه را بر اقتصاد را هم در نمودار می آوریم، از منظر اقتصاد و تجارت نیز به رسانه بنگریم. واقعیت بازار را تنها آمار و عدد و نمودار نمی سازد، جیب مشتری و تجربه خریدار نیز می سازد.

با این همه، تجربه تجمعات و رخداد ناراضی های پنج سال اخیر نشان می دهد رسانه ها به ویژه پیام رسان های موبایلی و شبکه های اجتماعی در وخیم شدن شرایط روانی و حتی نابسامان شدن وضعیت اقتصادی اثر مستقیم دارد. اینجاست که باید مراقبت کرد به جای ارتقای فهم عمومی و آموزش شهروندی، مطالبه محدودیت شبکه و سیاست گران سازی اینترنت پررنگ نشود. فاصله میان این دو را باید جامعه مدنی آگاه و دلسوز و مراجع اجتماعی پر کنند. از جمله در عالم رسانه، به معلمان، مشاوران و فعالانی نیاز داریم که شهروندان جامعه را توانمند کنند تا از آسیب پذیری آنان بکاهند. «سواد رسانه ای» به رغم استفاده ناآگاهانه و بیجایی که در سال های اخیر از آن شده، همچنان ضرورتی خطیر است. فقر این سواد و ضعف این آگاهی در برهه هایی مثل روزهای اخیر که یک جراحی اقتصادی در جریان است، بهتر و بیشتر خود را نشان می دهد.

از این روست که شاید چهار مهارت عمومی سواد رسانه ای زیر به کار آید:

۱- به منبع توجه کنیم: آیا مطلب یا ویدئو، رفرنس یا منبعی دارد؟ آیا رفرنس یا منبع در آن زمینه معتبر است؟ عمده پیام ها یا ویدئوهای فیک و دروغ، منبع ندارند و حاصل تقطیع یا دستکاری اند. اهمیت نفوذ در رسانه های رسمی و هک وبسایت ها و خبرگزاری ها نیز از همین روست که اصالت منبع اهمیت دارد.

خط مقدم

#وظایف_شهروندی ما، در قبال چالش ها

#شایعات

یکی از روش های مهم جنگ شناختی (نرم)، پخش «شایعات»، اخبار دروغ و تهمت در جامعه است که آسیب هایی جبران ناپذیر بر جای می گذارد.

از اهداف و انگیزه های شایعه سازان می توان به القای #خوف و وحشت، تضعیف روحیه مردم، فریب افکار عمومی، ایجاد سستی در عزم و اراده نیروها، ایجاد اختلاف و تفرقه و ... اشاره کرد.

دشمن به مقتضای حوادث اجتماعی، به انتشار شایعات می پردازد. امروزه، شایعات مربوط به هدفمند کردن یارانه ها و به تبع آن افزایش قیمت کالاها بشدت در حال پخش است.

وظایف من شهروند:

۱ عمل به راهکارهای قرآنی در مواجهه با شایعات از جمله:

عدم دخالت و اظهار نظر در اموری که خصص ندارم (اسراء/۳۶).

بررسی درستی و نادرستی اخبار و گزارش های رسیده از سوی انسان های فاسق (حجرات/۶).

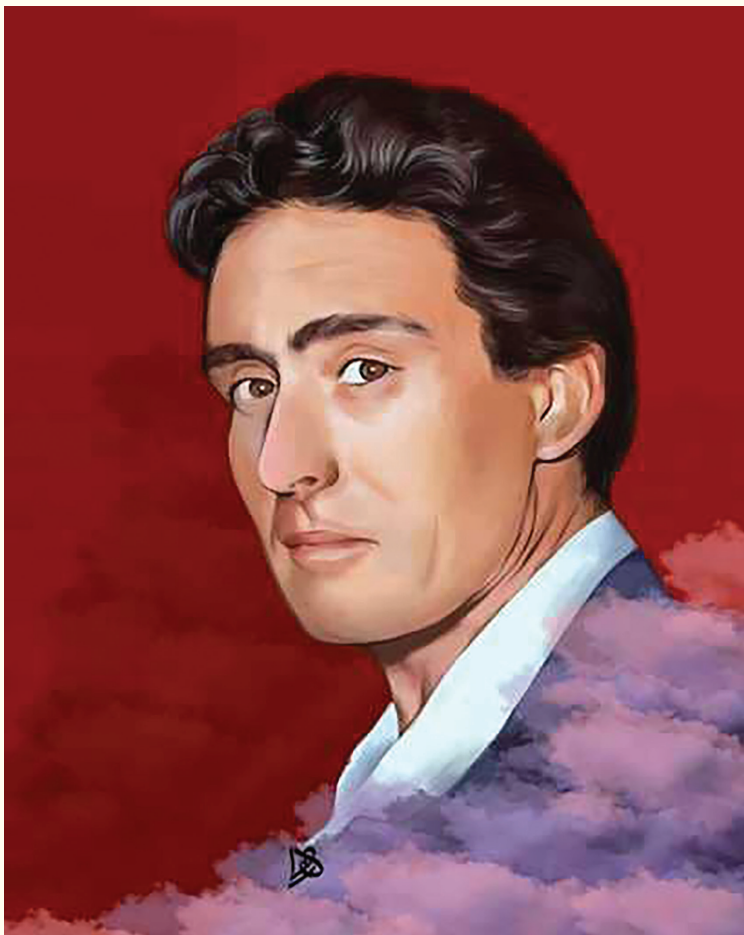
از کنار شایعات به آسانی نگذریم و آن را بازگو نکنیم (نور/۱۵).

بدانم که بازگو کنندگان شایعات و بهتان ها مورد مواخذه خداوند قرار می گیرند. (نور/۱۷).

۲ دریافت اخبار و اطلاعات از منبع موثق، مثل رسانه ملی، خبرگزاری ها و نشریات انقلابی. ۳ اخبار و اطلاعات مشکوک را با افراد آگاه و مراجع قانونی مطرح کنیم و از آنان کسب تکلیف کنیم.

قافله شهیدان خمینی هنوز روان است!

به بهانه شهادت مظلومانه کنت لوکا گائتانو لاواتللی، به دست دژ خیمن صهیونیست



بزرگ اسلامی، رونق و زرق و برق کاخ‌های سفید و سرخ را از بین خواهند برد. امروز خمینی (شما بخوانید خمینی زمان) آغوش و سینه خویش را برای تیرهای بلا و حوادث سخت و در برابر همه توپ‌ها و موشک‌های دشمنان باز کرده است و همچون همه عاشقان شهادت، برای درک شهادت روزشماری می‌کند. جنگ ما جنگ عقیده است، و جغرافیا و مرز نمی‌شناسد. و ما باید در جنگ اعتقادی‌مان، بسیج بزرگ سربازان اسلام را در جهان به راه اندازیم. ان شاء الله ملت بزرگ ایران، با پشتیبانی مادی و معنوی خود از انقلاب، سختیهای جنگ را به شیرینی شکست دشمنان خدا در دنیا جبران می‌کند. و چه شیرینی بالاتر از اینکه ملت ایران مثل یک صاعقه بر سر امریکا فرود آمده است. چه شیرینی بالاتر از اینکه ملت ایران سقوط ارکان و کنگره‌های نظام شاهنشاهی را نظاره کرده است و شیشه حیات امریکا را در این کشور شکسته است. چه شیرینی بالاتر از اینکه مردم عزیزمان ریشه‌های نفاق و ملی‌گرایی و التقاط را خشکانیده‌اند. ... ملی‌گراها تصور نمودند ما هدفمان پیاده کردن اهداف بین‌الملل اسلامی در جهان فقر و گرسنگی است. ما می‌گوییم تا شرک و کفر هست، مبارزه هست. و تا مبارزه هست، ما هستیم. ما بر سر شهر و مملکت با کسی دعوا نداریم. ما تصمیم داریم پرچم «لا اله الا الله» را بر قلل رفیع کرامت و بزرگواری به اهتزاز درآوریم. ...

کمریندهاتان را ببندید که هیچ چیز تغییر نکرده‌است. امروز روزی است که خدا این‌گونه خواسته است و دیروز خدا آن‌گونه خواسته بود و فردا ان شاء الله روز پیروزی جنود حق خواهد بود.» (۳)

و بی‌شک شهید مهدی آنیلی و شهید کنت لوکا گائتانو لاواتللی، و شهدای گمنام عاشورای خمینی، در گوشه‌گوشه دنیا، از شرق تا غرب، از شمال تا جنوب، با سرمایه معنوی خود در آن شریک خواهند بود.

پی‌نوشت‌ها

امام خمینی

امام خمینی

پیام امام خمینی به مناسبت پذیرش قطعنامه.

داستان لوکا و ادواردو، داستان همان سرفصل انشایی است که در مدرسه به ما می‌دادند: علم بهتر است یا ثروت. ادواردو و لوکا علم را برگزیدند، اما نه علمی که با آن به ثروت مادی می‌توان دست یافت. علمی که هر انسانی را به گنج معنویت و آشنایی با عالم معنا می‌رساند.

شهید ادواردو آنیلی، در یکی از سفرهایش به ایران، یکی از دوستانش به نام لوکا را با خودش به تهران آورد و به آقای ابیانه گفت: «او را تا مرز اسلام آورده‌ام». لوکا کسی نبود جز فرزند بزرگ‌ترین تولیدکننده شراب ایتالیا. شاید درآمدهای لوکا به پای درآمد خانواده آنیلی نمی‌رسید که درآمدی بالغ بر شصت میلیارد دلار، یعنی تقریباً سه برابر اوج درآمد نفتی ایران در یک سال است، نرسد، اما هر چه بود او فرزند یکی از پولدارترین خانواده‌های ایتالیا به شمار می‌رفت. او فرزند «سلطان شراب ایتالیا» بود. لوکا نیز همانند آنیلی، به اسلام روی آورد، اما اسلامی شیعی، و هر دو مصداق این آیه شدند که فرمود: «یخرج الحی من المیت».

هر دو از اوج ثروت مادی و فراهم بودن نیازهای دنیوی روی برگرداندند تا به گنج بی‌پایان معنویت دست یابند و در مصاف بین ثروت و ایمان، دنیا و عقبی، ایمان و عقبی را برگزیدند. داستان لوکا و ادواردو، داستان همان سرفصل انشایی است که در مدرسه به ما می‌دادند: علم بهتر است یا ثروت. ادواردو و لوکا علم را برگزیدند، اما نه علمی که با آن به ثروت مادی می‌توان دست یافت. علمی که هر انسانی را به گنج معنویت و آشنایی با عالم معنا می‌رساند.

دکتر قدیری ابیانه، در سفری که سالها پیش و پس از اسلام آوردن لوکا به ایتالیا داشت، به منزل او رفته بود. لوکا، عکس حضرت امام(ره) را در اتاق خود نصب کرده بود. او با این اعتقاد راسخ باید هم مثل ادواردو مطرود خانواده اشرفی‌اش می‌شد! لوکا مانده بود و یک عکس امام و یک دوربین ساده فیلمبرداری و شغلی که باید با آن عالم معنا و گنج و ثروتی به نام معنویت را به تصویر می‌کشید؛ اما مگر دنیای لیبرال دموکراسی که هر کس را که به خمینی رو کند، همه هستی به ظاهر مادی‌اش را از او می‌گیرد، اجازه می‌دهد که نگاه خمینی را از دریچه دوربینش به تصویر کشد؟! هرگز.

سیزدهم فروردین ۱۳۸۶ درست روزی که خیلی‌ها رفته بودند به «عالم طبیعت» سلام کنند و سبزه حاجات دنیوی خود را گره بزنند، لوکا به تماشای عالم معنا رفت و داستان خود را با ادواردو با هزاران هزاران یار شهید خمینی گره زد و به دیدار رسول خدا(ص) شتافت.

اما به راستی به قول امام شهیدان: «اگر بسیج جهانی مسلمین تشکیل شده بود، کسی جرئت این همه جسارت و شرارت را با فرزندان معنوی رسول الله (صل الله علیه و آله و سلم) داشت؟» (۱)

به راستی دژخیمن صهیونیسم بین‌الملل از چه چیزی می‌هراسد که تا زمزمه گرایش به اسلام در کسی بلند می‌شود، کمر به نابود کردن او می‌بندند؟! و آیا درنیافته‌اند این خواب‌رفتگان همیشه تاریخ، که روزی خواهد آمد که آنچه را که با آن به مبارزه برخاسته‌اند، در حیات خانه‌شان خواهند یافت.

«ای خواب‌رفتگان! ای غفلت‌زدگان! بیدار شوید و به اطراف خود نگاه کنید که در کنار لانه‌های گرگ منزل گرفته‌اید. برخیزید که اینجا جای خواب نیست!... جهان ایمن از صیاد نیست!... و تا نابودی کاملتان از شما دست برنخواهند داشت.» (۲)

بسیار خوانده‌ایم، خوابمان برد و باطل شد، دوباره می‌خوانیم تا خوابمان نبرد: «امروز جهان تشنه فرهنگ ناب محمدی است. و مسلمانان در یک تشکیلات

بیاید برای هاشمی رفسنجانی دعا کنیم!

یا «تاملی در اشرافیت انقلابی»

جلسه به فکر آب و نان رعیت هستی، حق داری هشت ساعت بقیه را در خانه لوکس بالای شهرت استراحت کنی. حالا که روز و شب برای امورات این مردم وقت گذاشتی، حق داری دو تا سفر تفریحی کیش و خارج و... بروی. حالا که داری فکر میکنی چطور برای آینده توله‌های رعیت شغل و مسکن بسازی، حق داری بچه خودت را مدرسه گران قیمت بفرستی و پیش پیش برایش شغل کنار بگذاری. حالا که داری از تمام توانت برای جا انداختن استفاده از کالای ایرانی که سودش در جیب خود رعیت می‌رود و برای خود او شغل ایجاد میشود، استفاده میکنی، حق داری خودت کالای خارجی با کیفیت استفاده کنی. حالا که داری تلاش میکنی روشهای نوینی مثل قرعه کشی فروش خودرو برای کاهش قیمت بازار و کارخانه ابداع میکنی، حق داری خودروی ایمن خارجی سوار شوی. و حق داری خانه تخیفی از دم قسط بگیری، و حق داری به اسم خیریه چند هزار متر زمین بگیری، و حق داری...

دعای این روزها و همه روزهای پس از انقلاب سر همین است. طبقه‌ای از مدیران ایجاد شده که فکر میکنند چون دارند خدمت میکنند (خدمت میکنند؟! حق دارند بیشتر برخورد باشند، حق دارند بهتر بخورند، بهتر بگردند، بهتر بیوشند، بهتر سوار شوند، بهتر تربیت شوند، بهتر آموزش ببینند و...

چون اگر آنها خانه و سفر و تفریح خوبی داشته باشند و خوب استراحت کنند و ماشین خوبی داشته باشند و ایمن بمانند و دغدغه مدرسه و تربیت بچه نداشته باشند و وقت ذهنشان باز باشد و... بیشتر میتوانند به رعیت خدمت کنند و سودش در جیب همان رعیتی می‌رود که از قضا این روزها یک کم پررو شده است و دارد جفتک می‌اندازد و سبک زندگی اینها را با آرمانهای انقلاب و مدل حکومت داری امیرالمومنین و حرفهای امام و رهبری مقایسه میکند.

ما دچار چنین طبقه‌ای شده‌ایم. و خدا نگذرد از هاشمی رفسنجانی که پایه‌گذار چنین منش و مرامی بود و این را تئوریزه و توجیه کرد.

حالا اینکه آن فاتحه و طلب رحمت اول متن این لعن و نفرین را می‌شورد یا برعکس، نمیدانم! اما هرچه هست مطمئنم اگر نبود شجاعت و جسارت (والبته شاید تا حدی وقاحت!) هاشمی رفسنجانی در ثبت این خاطرات، ما این روزها به این راحتی نمیتوانستیم از پس نفاق و ظاهر سازی این طبقه مدیران اصولگرا و اصلاح طلب به این شناخت دقیق برسیم.

یکی از افرادی که در شبهای قدر و موافق استجابت دعا و سوسه می‌شوم برایش دعا کنم و حتی فاتحه‌ای بخوانم، مرحوم هاشمی رفسنجانی ست! واقعا تلاش و ممارست آن مرحوم در ثبت خاطرات روزانه به قدری ستودنی ست که گاهی فکر میکنم ارزشش را دارد اگر ۳۶۴ روز سال بد و بیراه بارش میکنیم، لااقل یکبار هم دعایش کنیم.

البته آن کتب خاطرات به جهات مختلف می‌تواند مورد توجه و قدردانی و حائز اهمیت باشد اما برای شخص بنده بیش از هر چیز از این جهت خواندنی است که به نظرم بهترین و مهمترین سند شناخت و آشنایی با «اشرافیت انقلابی» ست.

شرح میدهم:

من هر وقت بخشهایی از کتابهای خاطرات آن مرحوم را می‌خوانم با خودم می‌پرسم چرا یک روحانی باید رویش بشود این را که در روز تاسوعا رفته جت‌اسکی سوار شده، بنویسد و بعد چاپ کند؟ ببینید! اینکه در تاسوعا رفته جت‌اسکی سوار شده را کار ندارم ها، اینکه این را نوشته و چاپ کرده را می‌گویم!

یا مثلا چرا باید بنویسد و منتشر کند که برای پسرش در حول و حوش بیست سالگی، سفارش کرده تا عضو هیئت مدیره کشتی‌رانی شود؟ یا از این قبیل موارد که در کتب خاطراتش پر است.

یعنی خود آن کارها که بد است و اشرافی‌ست و تبعیض‌آمیز است و پارتی بازی‌ست و... به درک، خود این ثبت و انتشار واقعا عجیب است.

در واقع این مسئله بیش از اینکه از سر تعهد به تاریخ و آیندگان و شفافیت و گردش آزاد اطلاعات و این قبیل خزعات باشد، ناشی از یک اعتماد بنفس اشرافی‌ست که تو نه تنها به خودت حق می‌دهی چنین غلط‌هایی بکنی بلکه حتی انقدر آن را حق می‌دانی که هیچ ابایی نداری آن را جار بزنی و برای همیشه تاریخ در مقابل دیدگان بقیه قرار دهی.

از این جهت است که عرض میکنم کتب خاطرات هاشمی مهمترین سند آشنایی با چیزی است به نام اشرافیت انقلابی. چیزی که در آن شما به صرف دخیل بودن در انقلاب و مدیر بودن در جمهوری اسلامی کاملا حق داری متفاوت زندگی کنی. اشرافیتی که به شما حق می‌دهد حالا که داری امور رعیت را تدبیر می‌کنی، بیش از آنها از امکانات برخوردار باشی. حالا که روزی پانزده شانزده ساعت از این جلسه به آن

حضور شبانه روزی در مرکز فرماندهی جنگ

که ببرد، کلید دست دیگری است که باز کند یا ببندد... مرتب از دزفول، از اهواز... تماس می گرفتند... ما اینجا توی ستاد مشترک مرکز فرماندهی مطرح می کردیم، با بی اعتنائی با لبخند تمسخرآمیز بعضی ها مواجه می شدیم. «۶۹/۹/۱۰ دوران دفاع مقدس به روایت رهبر انقلاب

نماینده امام و سخنگوی شورای عالی دفاع بودم. اما خوب هیچ کاری دستانم نبود، می رفتم توی مرکز فرماندهی توی ستاد مشترک آنجا می نشستیم یک صبح تا ظهر، یک ظهر تا شب، ظهر آنجا می ماندم، گاهی شب ها من در ستاد مشترک می ماندم خانه نمی آمدم همه اش دوندگی، همه اش تلاش، اما قیچی دست دیگری است

حضرت آیت الله خامنه ای در ۶ روز ابتدایی جنگ تحمیلی به عنوان نماینده امام در شورای عالی دفاع در ستاد مشترک ارتش حضور داشتند؛ ایشان بعدها حال و هوای آن روزها را چنین روایت کرده اند: «دیدم که هر چه خبر می آید یأس آور است، هیچ کار هم از دست من اینجا بر نمی آید، زمان بنی صدر بود من البته

ترکش ولگرد

داوود امیریان

من، نمکی و دستیارم!

همه را برق می گیرد، ما را مادرزن ادیسون! عجب شانس خوشگلی. شانس نگو اقبال عمومی بگو. پنج ماه سماق بمک، انواع و اقسام راهپیمایی و کوهنوردی و بشین - پاشو و بپر و بخیز و کوفت و مصیبت را پشت سر بگذار که چی؟ می خواهی در عملیات شرکت کنی. آن وقت درست یک ساعت پیش از حمله، راست توی چشمانت نگاه کنند و بروند منبر که: «برادر! همین که توانسته ای جبهه بیایی کلی ثواب برده ای. برای شرکت در حمله باید شرایطی داشته باشی که متأسفانه شما نداری. پس بهتره مراقب چادرها باشی تا دوستان بروند و ان شاء الله صحیح و سلامت برگردند. مطمئن باش در جهاد آنان شریک می شوی!» چه کشکی؟ چه دوغی؟ ثواب جهاد، آن هم با نگهداری چادرهای خالی؟!

والله آدم برود تو زیر زمین با سیم بکسل بادبادک هوا کند این طوری کف نمی شود که من شدم. زدم به غربتی بازی. آلوچه آلوچه اشک ریختم و آن قدر پیامبران و ائمه و اجداد او را قسم دادم تا فرمانده حوصله اش سر رفت و آخر سر یک اسپری رنگ داد دستم و گفت: بیا این را بگیر، شما از حالا مسئول جمع آوری غنائم جنگی هستید!

اگر شما اسم چنین سمتی را شنیده اید، من هم شنیده بودم. اما برای اینکه همین مسئولیت کشمشی را از دست ندهم، اسپری را گرفتم و قاطی نیروهای عملیاتی شدم. بعد افتادم به پرس و جو که بفهمم حالا باید چکار کنم. خمپاره و توپ یکریز می بارید و زمین مثل ننوی بچه تکان می خورد. اعصابم پاک خط خطی بود. یک آدم در لباس نظامی با یک اسپری در نظر بگیرد، آن هم درست تو شکم دشمن. مانده بودم معطل اگر زبانه لال یک موقع چند تا عراقی غولتشن بریزند سرم و بخواهند دخلم را بیاورند، چطوری از خودم دفاع کنم؟ رنگ تو صورتشان پاشم؟ از

طرف دیگر هوش و حواسم به این بود که یک موقع با دوست و آشنا روبه رو نشوم و آبرویم نرود. روی بدنه چند تا ماشین نظامی که چرخ هایش سوخته بود، با رنگ اسم لشکرمان را نوشتم. یک ضدهوایی درب و داغان دیدم که زنگ های قبل از من، همه جاش اعلام مالکیت کرده بودند؛ از لشکر ۱۷ علی بن ابی طالب قم تا پنج نصر مشهدی ها. از حرص حتی روی گونی سنگرها هم می نوشتم. روی پلیت دستشویی، روی برانکاردی که یک دسته نداشت، فرغونی که یک سوراخ گنده وسطش بود و یک تانک سوخته که فقط لوله اش سالم بود!

همین طور به شانس نازنینم لعنت می فرستادم که یکهو یک موجود گنده از پشت خاکریز پرید این طرف که من داشتم استراحت می کردم. کم مانده بود از ترس سخته کنم. اول فکر کردم خرس یا یک یوزپلنگ وحشیه! خوب که نگاه کردم دیدم یک قاطر خسته اس. طفلکی انگار مرا با صاحبش اشتباه گرفته بود. چون جلو آمد و سرش را چسباند به سینه ام و شروع کرد به فرت و فرت کردن. چه نفس هایی هم می کشید. چند لحظه بعد یک رزمنده نفس نفس زنان از پشت خاکریز سر و کلاهش پیدا شد. تو



دستش یک اسپری رنگ بود. فهمیدم چه خبره. جلدی بلند شدم و روی شکم قاطر مادر مرده اسم لشکرمان را نوشتم. طرف با لهجه اصفهانی فریاد زد: آهای عمو چی چی می کنی؟ اون قاطری ماس.

لبخندی تحویلش دادم و گفتم: مرغ از قفس پرید همکار عزیز. حالا مالی ماس! به شکم قاطر اشاره کردم. رزمنده اصفهانی با کینه نگاهی بهم کرد و گفت: کوفت بشد. یکی بهترش پیدا می کنم!

بدمصّب خیال می کرد می خواهم قاطر بیچاره را مثل سرخ پوست ها روی آتش بپزم و بخورم. حالا قاطره ولم نمی کرد. احتیاجی به طناب نبود. خودش پشت سرم می آمد. حسابی هم وارد بود. هر جا که صدای سوت توپ و خمپاره بلند می شد، سریع زانو می زد و می چسبید به زمین! هر چی سلاح و مهمات بی صاحب می دیدم بار قاطر می کردم. حالا دو طرفش پر از اسلحه و مهمات شده بود. شاد و شنگول با هم راه می رفتیم و مهمات جمع می کردیم. ناگافل به یک خاکریز رسیدیم که بچه های گردانمان آنجا بودند، تا مرا دیدند، شروع کردند به سوت زدن و خندیدن و تیکه بار من کردن: آهای نمکی، خسته نباشی!

ببینم دمپایی پاره و پوتین سوخته هم می خری؟ بعضی اسقاطی هم داریم. خریداری؟ یک هلی کوپتر اوراق آنجا افتاده. به کارت میاد؟ داشتم از خجالت می مردم. فرمانده گردان جلو آمد و گفت: خدا خیرت بده. چه به موقع رسیدی. ببینم نارنجک و گلوله داری؟ فهمیدم چکار کنم. سر تکان دادم و گفتم: دارم، اما به شما نمی دم! فرمانده با حیرت گفت: یعنی چی؟

مگر نمی بینی نیروهاست مسخره ام می کنن. من به اینا مهمات بده نیستیم! فرمانده خندید و گفت: من نوکر خودت و همکارتم هستم. کار ما را راه بنداز، والله ثواب داره. سلامتی برادر نمکی و دستیارش صلوات! بچه ها صلوات گویان ریختند سر من و قاطر عزیزم! برگشتنی من سوار بودم و قاطر نازنین چهار نعل به طرف عقب می تاخت. یک آرپیچی هم تو دستم بود! دوست داشتم تانک بزنم؛ یک تانک واقعی!

چند لحظه بعد یک رزمنده نفس نفس زنان از پشت خاکریز سر و کلاهش پیدا شد. تو دستش یک اسپری رنگ بود. فهمیدم چه خبره. جلدی بلند شدم و روی شکم قاطر مادر مرده اسم لشکرمان را نوشتم. طرف با لهجه اصفهانی فریاد زد: آهای عمو چی چی می کنی؟ اون قاطری ماس. لبخندی تحویلش دادم و گفتم: مرغ از قفس پرید همکار عزیز. حالا مالی ماس! به شکم قاطر اشاره کردم. رزمنده اصفهانی با کینه نگاهی بهم کرد و گفت: کوفت بشد. یکی بهترش پیدا می کنم!

حرف های شهیدانه

توجه به آخرت



سن : ۲۱

تاریخ شهادت : ۱۳۶۰/۶/۱۱

محل شهادت : قلاویزان

این بار که خط مرا می خوانید دیگر وجود جسمانی ندارم بلکه جسدی هستم زیر خاک و یادربیان هادر زیر آفتاب سوزان، برادران و دوستان، زندگی همین است و مردن خودتان

را برای آن دنیا آماده کنید توشه ای بگیرید که راه دور است و بس تاریک و وحشتناک خط امام، شما را از پرتگاه نجات خواهد داد و شما را استوار خواهد کرد، راه را خودتان باید انتخاب کنید اگر قبری داشتم بر سر آن بیایید و با من صحبت کنید.

برادران و خواهران، من شما را فرزند اسلام در سرزمین قهرمان ایران می دانم، تنها ریسمان الهی برای رسیدن به معبود، خط امام خمینی است همان خط و مکتبی که در طول تاریخ پیامبران الهی ابراهیم، موسی، عیسی (علیهم السلام) و حضرت محمد(ص) برای پیاده کردن آن با نمرودیان، فرعون ها و ابوسفیان ها مبارزه کردند با آنانی که تماماً در خط الحادی شرک و در مقابل مکاتب الهی ایستاده بودند، اکنون امام روح الله برای پیاده کردن همان خط و مکتب پیامبران بزرگ الهی لبیک بگویید.

عملیات رزمنده ایرانی در قلب صهیونیستها

شهید غسان کنفانی "برای آن تعیین شد. هدف "سینما تئاتر چین" (Chen Cinema) لوکس ترین و شلوغ ترین سینما در میدان دیزنگوف (Dizengoff) مرکز بزرگ گردشگری در قلب تل آویو بود تا به اشغالگران بفهمانند مبارزان فلسطینی به راحتی می توانند در قلب سرزمین های اشغالی نفوذ کرده و عملیات انجام دهند. هدف اصلی از عملیات، کشتن یکی از افسران برجسته دستگاه اطلاعاتی اسرائیل بود که در آن ساعت در سینما حضور



در سال های پرتلاطم دهه ۵۰ که حکومت پهلوی شدیداً فعالیت مخالفینش را سرکوب می کرد، برخی از جوانان مبارز، برای نبرد با مزدوران امپریالیسم، عازم سوریه، لبنان و فلسطین می شدند. در آن زمان، این کشورها مقر اصلی گروه های مبارز ایرانی اعم از مسلمان و مارکسیست بود. سازمان مجاهدین خلق ایران (منافقین)، سازمان چریکهای فدایی خلق، حزب توده ایران و ... از یک سو، شخصیت های مسلمان مبارز همچون امام

داشت و مشغول تماشای فیلم بود.

روز چهارشنبه ۱۱ دسامبر (۲۰ آذر) ۴ جوان که بر اساس پاسپورت های همراهشان، هر کدام ملیت و تابعیت کشوری را داشتند، در ترکیه سوار هواپیما شده و ساعتی بعد در "فرودگاه بن گوریون" تل آویو سوار بر تاکسی به هتلی که از قبل مشخص شده بود، رفته و اتاقی اجاره کردند.

در هتل، جوان ها با اطلاعات و تجربیات مظفر که رهبری گروه را برعهده داشت، شروع به ساخت بمب های دست ساز با مواد منفجره ای که در ساک های خود داشتند، نمودند.

غروب روز پنج شنبه ۱۲ دسامبر، چهار جوان که ظاهرشان می داد توریست از کشورهای خاورمیانه هستند، در میان جمعیت، بلیط خریده و جدا از هم وارد سینما شدند. سه تن از آنها که در دست خود پاکت هایی به عنوان نوشابه و خوراکی داشتند، به بالکن رفتند و در صندلی های ردیف جلو با فاصله از هم نشستند.

مظفر که فرماندهی عملیات را برعهده داشت و جلیقه انفجاری زیر لباس خود بسته بود، در ردیف عقب بالکن در نزدیکی آنهاپی که گفته می شد عوامل دستگاه اطلاعاتی اسرائیل هستند، خونسرد و بدون اینکه شک کسی را برانگیزد، روی صندلی نشست.

ساعت ۲۱:۳۰ دقیقه شب، هنگامی که چراغ های سالن خاموش شد، با نمایان شدن چهره خندان "باد اسپنسر" (Bud Spencer) بر پرده سینما و نمایش فیلم کمدی و شاد "به من میگن پاگنده"، تماشاچیان شروع به کف زدن و هورا کشیدن کردند.

هنوز دقایقی از شروع فیلم نگذشته بود که در تاریکی سالن، یکی از جوان ها از جا برخاست، و در حالی که بمبی در دست داشت، فریاد زد:

"ما عضو جبهه مردمی برای آزادی فلسطین هستیم. ما برای بازیابی وطن غصب شده خود تلاش می کنیم تا از این طریق حتی یک وجب خاک آن را از دست ندهیم".

و به دنبال آن، دو نفر دیگر برخاستند و با فریاد زنده باد فلسطین، بمب های خود را پرتاب کردند. بمب های دست ساز یکی پس از دیگری منفجر شدند و به دنبال آن تعدادی غرق در خون نقش بر زمین شدند. جمعیت وحشت زده، به طرف درهای خروجی گریختند.

در بالکن سینما، عوامل اطلاعاتی در جنب و جوش بودند که ناگهان مظفر از میانشان برخاست و فریاد زد:

"تنها هنگامی صلح بر سرزمین فلسطین برقرار خواهد شد که موجودیت صهیونیستی ناپدید شود و دولت فلسطینی تشکیل شود".

و بمب خود را پرتاب کرد.

موسی صدر، شهید مصطفی چمران و شهید محمد منتظری و دیگران از سوی دیگر، برای آموزش نیروهای خود در لبنان و سوریه، اردوگاه های مختلفی ایجاد کرده بودند. در آن میان، برخی جوانان که از شعارها و اختلافات گروه های ایرانی خسته شده و بیشتر دنبال نبرد مستقیم با دشمن بودند، جذب گروه های فلسطینی شدند که اسلحه به دست گرفته و با اسرائیل وارد جنگ شدند. برای آنها ایدئولوژی گروه ها (که اغلب مارکسیست بودند) مهم نبود، بلکه جنگ علیه دشمن اشغالگر اهمیت داشت.

بر اساس آمار موجود، در سال های قبل از پیروزی انقلاب اسلامی ایران در بهمن ۱۳۵۷، حدود ۷ جوان ایرانی در عملیات مختلف علیه صهیونیست ها شرکت داشته و به شهادت رسیده اند و تاکنون نه تنها نام و نشان، که پیکری هم از آنها باز نگشته است.

"مظفر ایرانی"، یک از ۷ جوان ایرانی است که از سوی مبارزان فلسطینی به عنوان بنیانگذار عملیات انتحاری در تاریخ مبارزات ملت فلسطین، شناخته می شود.

پس از آن که مظفر اعلام آمادگی برای عملیات علیه رژیم اشغالگر قدس کرد، این مسئله از سوی "جورج حبش" فرماندهی کل "جبهه مردمی برای آزادی فلسطین" (الجبهه الشعبیه لتحرير فلسطين) با استقبال و موافقت روبه رو شد.

در اولین قدم لازم بود تا مظفر دوره های خاصی را پشت سر بگذارد. متخصصان بمب و انفجارات، او را تحت آموزش های فشرده و پیچیده خود گرفتند و او را با عملکرد مواد منفجره و همچنین چگونگی استفاده از بمب های مختلف دست ساز آشنا کردند. مظفر توانست از این مرحله با موفقیت بیرون بیاید.

به دلیل حساسیت های خاص که می توانست حضور و فعالیت ایرانی ها را در لبنان و فلسطین محدود کند، باید شیوه ای پیش گرفته می شد تا هویت اصلی مجری عملیات توسط دستگاه های اطلاعاتی اسرائیل کشف نشود.

این مسئله چنان دقیق و هنرمندانه صورت گرفت که تا امروز دستگاه های اطلاعاتی اسرائیل و رسانه های گروهی و مطبوعات، از همان زمان انفجار و حتی تا امروز، نتوانستند هویت مجری عملیات را کشف و معرفی کنند.

با وجود گذشت حدود ۴۶ سال از عملیات، آنها همواره از یک جوان ۲۶ ساله متولد کشور غنا که تابعیت انگلستان را دارا بوده، به عنوان عامل انفجار یاد کرده و می کنند.

عوامل جبهه موفق شدند گذرنامه ای جعلی برای مظفر تهیه کنند که نشان می داد او یک جوان با تابعیت انگلیسی است. بخش خارجی جبهه نیز مقدمات سفر او را به داخل اراضی اشغالی آن هم قلب تل آویو فراهم کرد.

سرانجام دستگاه اطلاعاتی جبهه مردمی برای آزادی فلسطین، روز پنجشنبه ۱۲ دسامبر ۱۹۷۴ (۲۱ آذر ۱۳۵۳) را برای عملیات تعیین کردند. در مقرر فرماندهی، نام "عملیات

نشریه الهدف گزارشی از داخل سرزمین های اشغالی دریافت کرد مبنی بر این که تعداد زیادی از شهرک نشینان صهیونیست در نتیجه این عملیات کشته شده اند که در میان آنها سه عضو سرویس اطلاعاتی اسرائیل وجود دارند:

۱- اسحاق بن اهرن، با درجه افسری، سکنه منطقه الخضره.
۲- فارس رشراش، ۴۰ ساله از روستای بیت جن با درجه افسری که با زنی از شهر یافا ازدواج کرده است.

۳- اسحاق یوسف، یهودی مصری، افسر نیروهای امنیت داخلی که همراه همسرش کشته شدند.

چند روز بعد "دیوید اوفر" (David Ofer) رئیس پلیس تل آویو، در حالی که از افشای نام مجری عملیات خودداری می کرد، اعلام کرد:

"بر اساس پاسپورت بریتانیایی و همچنین کارت واکسیناسیون همراه او که احتمالاً جعلی باشد، وی جوان ۲۶ ساله متولد شهر اکرا پایتخت کشور آفریقای غنا و ساکن ترکیه بوده است. او روز گذشته با هواپیما به تل آویو آمده و در هتلی مستقر شده است. مأموران پلیس به سرعت به هتل محل اقامت او یورش بردند که توانستند مقداری مواد منفجره پلاستیک و موادی دیگر که برای ساخت بمب آماده شده بودند، پیدا کنند"

براساس آمار منتشر شده حدود ۶۰ نفر در این عملیات کشته و مجروح شدند. رژیم صهیونیستی که با شیوه جدیدی از مبارزه فلسطینی ها روبه رو شده بود، عملیات سینما حین را قوی ترین و خشن ترین حمله دشمن توصیف کرد.

از آن جوان ایرانی که در بین رزمندگان فلسطینی با نام مستعار "مظفر ایرانی" شناخته می شد، مشخصات چندانی وجود ندارد. براساس گزارش سایت جبهه مردمی، مظفر ۱ ژانویه ۱۹۴۸ (۱۰ دی ۱۳۲۶) در ایران به دنیا آمده و مدتی قبل از عملیات به جبهه مردمی برای آزادی فلسطین پیوسته بود.

او اعتقاد داشت که مسئله فلسطین مسئله همه انقلابیون و افراد شریف جهان است. وی این اعتقاد را برای مبارزه خود در صفوف جبهه مردمی برای آزادسازی فلسطین ابراز داشت تا توانایی های نظامی خود را وسعت دهد.

تا پیش از عملیات نهایی، مظفر چندین دوره نظامی را پشت سر گذاشته و در بسیاری از عملیات قهرمانانه علیه دشمن صهیونیستی شرکت کرده بود.

پس از انفجار، باقی مانده پیکر مظفر توسط عوامل اطلاعاتی اسرائیل جمع آوری شد و سرانجام پس از آزمایش های مختلف برای تعیین و تشخیص هویت، در "گورستان شماره ۸" دفن شد.

صهیونیست ها "مقابر الارقام" را برای دفن اجساد مبارزان و اسرای فلسطینی کشته شده در اسارت در نظر گرفته بودند و بر روی قبر هر کدام فقط یک شماره نوشته اند.

تا امروز به غیر از مظفر، ۶ ایرانی دیگر که سال های قبل از ۱۳۵۷ و پیروزی انقلاب برای کمک به رزمندگان فلسطینی به آن دیار شتافته بودند، پیکرشان در گورستان شماره ۸ دفن شده و هیچ نام و نشانی از آنها ارائه نشده است.

پس از انفجار بمب ها، مظفر براساس طرح عملیاتی، در آن هیاهو و شلوغی، به نیروهای تحت امرش دستور داد که همراه با جمعیتی که وحشت زده از سینما به بیرون فرار می کنند، از سالن خارج شوند. آنها به سرعت میان مردم بیرون رفتند و از میدان دیزنگوف راه خود را در پیش گرفته و از معرکه دور شدند.

نیروهای اطلاعاتی که درصدد دستگیری مظفر بودند، ناگهان در مقابل چشمان خود آتش و انفجاری شدید دیدند که از بدن مظفر برخاست و بر تلفات آنها افزود.

دقایقی بعد نیروهای امنیتی و پلیس صهیونیستی که اصلاً انتظار چنین عملیاتی آن هم در قلب تل آویو را نداشتند، با تماس های تلفنی مردم وحشت زده از حادثه باخبر شدند و در میان جمعیتی که از سینما به بیرون فرار می کردند، نزدیک شدند. کسی جرات نمی کرد وارد سینما شود.

ساعتی بعد "میخائیل هولر" خبرنگار رادیو اسرائیل گزارش اولیه ای درباره این عملیات منتشر کرد و گفت:

"من داخل سینما بودم که ناگهان چهار صدای انفجار شنیدم که سالن بر اثر انفجارها روشن شد.

چراغ های سالن بر اثر انفجار شکستند و چراغ های اضطراری هم کار نمی کردند. در آن تاریکی، تماشاچیان شروع به بیرون رفتن از سالن کردند. تاکنون مشخص شده است که ۴۴ مجروح وجود دارد که برخی از آنها به شدت زخمی شده اند و ده نفر از مجروحان هم اکنون در اتاق عمل بیمارستان های شهر قرار دارند.

نیروهای امنیتی در محل حاضر شدند و محاصره میدان را آغاز کردند. آنها رهگذران را با ضرب و شتم از سالن دور کردند تا نیروهای امداد به تخلیه مجروحین مشغول شوند. برخی از آنها مجروحان را روی تخته های چوبی و درها حمل می کردند.

پلیس همچنان به بازداشت مظنونان ادامه می دهد و برخی نیز در خیابان دستگیر شده اند."

"الیاهو مزراحی" که در حادثه مجروح شده بود، به خبرنگار رویترز گفت:

"چریک ها در ردیف جلو در بالکن نشسته بودند. من دیدم که مرد بمب ها را پرتاب می کند، و من و دوستانم خود را به زمین انداختیم که از ناحیه پاها مجروح شدیم. سپس دیدم که مردی خودش را منفجر کرد."

بعداً منابع امنیتی صهیونیستی مدعی شدند:

"اینکه چریک ها دو بمب را پرتاب کردند، سعی در گمراه کردن داشته اند، اما به نظر می رسد که نفر اصلی، در حالی که قرار بود بمب سوم را پرتاب کند، بمب پس از پرتاب به دیوار برخورد کرده، منفجر شده و خود او را تکه پاره کرده است."

روزهای بعد رادیو اسرائیل برای کاستن از هراس و وحشتی که این عملیات در دل مردم تل آویو ایجاد کرده بود، داستانی حماسی سر هم کرد و مدعی شد:

"یکی از صهیونیست ها وقتی متوجه می شود آن مرد می خواهد بمب خود را منفجر کند، به طرف او می رود، او را در بغل خود می گیرد که با انفجار بمب، هر دو کشته می شوند!"

خط شکن

مصطفی غفاری

اسب تراوای اصلاح طلبان در دولت رئیسی

نشده به آن توجه شود. الیگارش و طبقه دیوانسالار اصلاح طلبان که در حال حاضر مدیریت میانی کشور را در دست دارند در نهایت ضربه خود را به دولت و ملت خواهند زد و جا دارد برچیده شوند.
بعداً نگید که نگفتید!!

تثبیت مدیران دولت روحانی در دولت آیت الله رئیسی در نهایت به فروپاشی از درون دولت منجر خواهد شد و طبقه مدیران دولت قبل، با خیانت و کارشکنی، اجازه نخواهند داد دولت جدید به اهداف خود برسد. این هشدار دلسوزانه ما به آیت الله رئیسی است که در ۲۰۰ روز گذشته به آن بی توجهی شده است و امیدواریم تا دیر

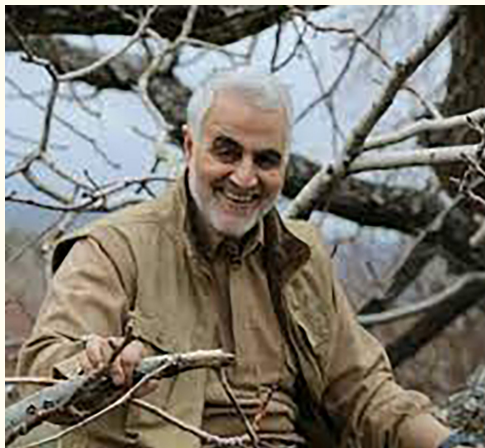
خشاب

فرهاد کوچک زاده؛ کارشناس مسائل سیاسی

ترکش ولگرد

کاسبی سیاسی از دوگانه‌های کاذب

لبخند بزن رزمنده



بسیجی بدون نماز شب!

نصف شب رسید تو چادر و شروع کرد به سر و صدا کردن: زود باشید بلند شوید. وقت نماز شبه این چه وضعیه. بسیجی بدون نماز شب تو رو به والله بلند شید.» ما تحت تأثیر حرف هایش قرار گرفتیم و ماندیم تو رو در بایستی. همین که بلند شدیم، پتویمان را برداشت و سر جای ما خوابید و هنوز نخوابیده خر و پافش در آمد.

الموت لقربانی

صبح روز عملیات والفجر ۱۰ در منطقه حلبچه بچه‌ها حسابی خسته بودند و روحیه درست و حسابی نداشتند. از طرفی صد اسیر عراقی را به صف کرده بودیم تا به پشت جبهه انتقال دهیم. فکر کردم باید فکری به حال روحیه‌ها بکنم. جلوی صف اسرا ایستادم و مشتم را بالا بردم و فریاد زدم: «صدام جاروبرقیه» اسرا هم مشتم را بالا بردند و شعار دادند «صدام جاروبرقیه» فرمانده گروهان برادر قربانی کنارم ایستاده بود. برای اینکه روحیه‌ی بچه‌ها را بالا ببرم فریاد زدم «الموت لقربانی» اسرا فریاد زدند: الموت لقربانی.

بچه‌های خط از خنده روده بر شده بودند. قربانی دستش را در هوا تکان می داد که یعنی شعار ندهید. می گفت: قربانی من هستم. انا قربانی.

اسرا که متوجه شوخی من شده بودند، رو به برادر قربانی کردند. دست‌های خود را تکان می دادند و می گفتند: «لا یموت، لا یموت»

ترکش امتداد

گم شده بود. نیمه شب جلوی پاش ترمز زدیم، هراسان اومد جلو. گفت: گم شدم می خوام برم شهرک ولیعصر (عج). راننده شوخ طبع بود گفت: اشتباه اومدی باید بری سه راه آزادی از اونجا برای شهرک ماشین داره! نمی دونست بخنده یا گریه کنه

رئیس جمهور جدید آمریکا با فضا سازی رسانه‌ای سعی کرده است این گونه القا نماید که رویکردش نسبت به مسائل هسته‌ای و ارتباط با ایران تغییر کرده، در صورتی که کارنامه او نشان می‌دهد تغییری در سیاست‌های آمریکا نسبت به دوران ترامپ ایجاد نشده و صرفاً فشار حداکثری به فشار هوشمند علیه ایران مبدل شده است.

دولت انقلابی از ابتدای مذاکرات سه شرط لغو تحریم‌ها، راستی آزمایی و ضمانت معتبر را مطرح کرد. تاکنون بایند حاضر نشده تعهد و تضمین معتبری درباره لغو تحریم‌ها ارائه دهد. چنین موضوعی حکایت از عدم صداقت طرف آمریکایی در موضوع هسته‌ای دارد و نشان می‌دهد که مذاکره برای آمریکا صرفاً به منزله گرفتن توانمندی‌های ایران و عدم انتفاع اقتصاد ایران‌ها است.

ناتوانی بایند در مهار کرونا، استمرار سیاست‌های نژادپرستانه سیستماتیک در آمریکا، وضعیت نامناسب اقتصادی و اجتماعی، خروج فاجعه‌بار بایند از افغانستان، گاف‌های زنجیره‌ای بایند در سخنرانی‌هایش، ناتوانی در احیای جایگاه جهانی آمریکا، جنگ اوکراین، افزایش قیمت نفت و... باعث شد تا محبوبیت بایند به زیر چهل درصد برسد؛ بنابراین بیش از آنکه ایران نیاز به برجام داشته باشد، بایند برای کسب دستاورد داخلی و خارجی، کنترل قیمت نفت و پیروزی در انتخابات میان‌دوره‌ای، به توافق با ایران نیاز دارد.

ناتوانی آمریکا از یک سو و پیچیدگی‌های شرایط منطقه‌ای که موجب برتری موازنه قوا به نفع ایران از سوی دیگر، باعث شده که گزینه تهدید نظامی یا فشار دیگر در قبال ایران جواب ندهد؛ اما اینکه پادوهای رسانه‌ای غرب در داخل بر طبل دوگانه کاذب جنگ-توافق می‌کوبند، رویکردی روان‌شناختی دارد تا نظام از ترس جنگ، به یک توافق بد و بدون انتفاع اقتصادی برای مردم تن دهد؛ در صورتی که هوشمندی نظام باعث می‌شود در دام این تله و تاکتیک رسانه‌ای نیفتد.

یکی از اهداف غربی‌ها و غرب‌زدگان داخلی در مذاکرات هسته‌ای وین بزرگ‌نمایی دوگانه «جنگ-توافق» است تا از این طریق مسئولین امر از خطوط قرمز کوتاه بیایند و «توافق بد» را امضا کنند.

گزاره‌های خبری

ند پرایس (سخنگوی وزارت امور خارجه آمریکا) در نشست خبری روزانه خود درباره وضعیت مذاکرات بازگشت به برجام، گفت: «هنوز نتوانستیم توافق را تکمیل کنیم و مشخص نیست که آیا این مذاکرات به نتیجه می‌رسد یا نه! ما با متحدان و شرکای خود برای سناریویی آماده می‌شویم که در آن برجام وجود نداشته باشد و باید به تاکتیک‌ها و رویکردهای دیگری متوسل شویم که الزامات آن را برای ما برآورده کند».

صادق زیباکلام از تحلیل‌گران سیاسی جریان اصلاحات در پاسخ به این سؤال که «در صورت شکست مذاکرات چه خواهد شد؟» با یک سیاه‌نمایی می‌نویسد: «من معتقدم که آن‌ها یک تیر چراغ برق را هم در ایران سالم نمی‌گذارند؛ چه اسرائیلی‌ها، چه سعودی‌ها، چه خود آمریکایی‌ها. اصلاً هم نه به دنبال تغییر نظام جمهوری اسلامی هستند، نه به دنبال این که یک سربازی داخل ایران شود، اما یک تیر چراغ برق هم سالم نمی‌ماند. بله، ما خسارتی وارد می‌کنیم؛ اما ما فلج خواهیم شد؛ چند صد و یا چند هزار عرب و غربی کشته خواهند شد؛ اما در مقابل چه بر سر ما می‌آید؟»

گزاره‌های تحلیلی

غربی‌ها در دوران ترامپ تلاش می‌کردند تا با بهره‌برداری از نظریه «مرد دیوانه» و اعمال فشار حداکثری نظرات خود را بر جمهوری اسلامی تحمیل کنند که با هوشمندی نظام و رهبر معظم انقلاب، از شرایط سخت آن زمان عبور کردیم؛ ولی قضیه تمام نشد، بلکه غرب مجدداً با کمک پادوهای داخلی خود در صدد ایجاد جنگ روانی بر پایه دوگانه «جنگ-توافق» است.

دارالمجاهدين

روز شمار اردیبهشت رویدادهای انقلاب و دفاع مقدس استان همدان

۱۳۶۷/۰۲/۰۵:

اعزام دومین کاروان سپاهیان امام حسین (ع) از استان همدان به جبهه ها

۱۳۶۶/۰۲/۰۷:

شهادت شهید علیرضا لطفی (همدان) مسئول اتاق جنگ قرارگاه خاتم الانبیاء (ص) در عملیات کربلای ۱۰

۱۳۶۰/۰۲/۰۸:

عملیات سد و ممانعت توسط گروه ۱۵ نفری از نیروهای سپاه همدان در مقابل پیشروی ستون زرهی دشمن در جاده سرپل ذهاب

۱۳۶۵/۰۲/۰۸:

عملیات صاحب الزمان (عج) در کارخانه نمک، فاو توسط گردانهای ۱۵۵ و ۱۵۲ از تیپ انصارالحسین (ع)

۱۳۶۰/۰۲/۰۸:

شهادت شهید مهدی فریدی (همدان) معاون عملیات سپاه همدان در منطقه ی سرپل ذهاب

۱۳۶۱/۰۲/۱۰:

عملیات مرحله اول بیت المقدس در محورهای جاده

اهواز - خرمشهر غرب رود کارون و سه راه حسنیه توسط رزمندگان استان همدان در قالب تیپ ۲۷ محمد رسول الله (ص)

۱۳۶۱/۰۲/۱۰:

آغاز عملیات بیت المقدس (فتح خرمشهر)

۱۳۶۰/۰۲/۱۰:

شهادت شهید تقی بهمنی (همدان) فرمانده عملیات سپاه همدان در منطقه ی سرپل ذهاب

۱۳۶۱/۰۲/۱۶:

عملیات مرحله دوم بیت المقدس و ادامه عملیات توسط رزمندگان همدان در محور حسنیه تا دژ مرزی به منظور محاصره شهر خرمشهر

۱۳۵۹/۰۲/۱۷:

شهادت شهید حسین شاه حسینی (همدان) فرمانده عملیات سپاه همدان در عملیات آزاد سازی گردنه ی صلوات آباد سنج

۱۳۵۹/۰۲/۱۷:

عملیات آزاد سازی گردنه ی صلوات آباد سنج از چنگ

ضد انقلابیون دمکرات توسط سپاه همدان

۱۳۶۵/۰۲/۱۹:

تک وسیع دشمن در منطقه شریانی (پیچ انگیزه) و مقاومت دلیرانه غیور مردان تیپ سوم زرهی شهید قهرمان همدان

۱۳۶۶/۰۲/۲۲:

شهادت شهیدعباس پورش همدانی (همدان) فرمانده گردان الغدير جهاد سازندگی استان همدان در منطقه ماووت

۱۳۶۲/۰۲/۲۴:

مقاومت رزمندگان تیپ ۳۲ انصارالحسین (ع) در برابر تک ایدایی دشمن در منطقه قصر شیرین

۱۳۶۵/۰۲/۲۷:

تک گسترده عراق به منطقه ی مهران و مقاومت رزمندگان استان همدان در قالب تیپ مسلم ابن عقیل (ع) و اسارت دهها تن از بسیجیان شهرستان بهار

۱۳۶۵/۰۲/۲۷:

شهادت شهید محسن عینعلی (تویسرکان) فرمانده گردان ۱۵۳ قاسم ابن الحسن (ع) در جزیره مجنون

معراج

او سلیمان زمان است

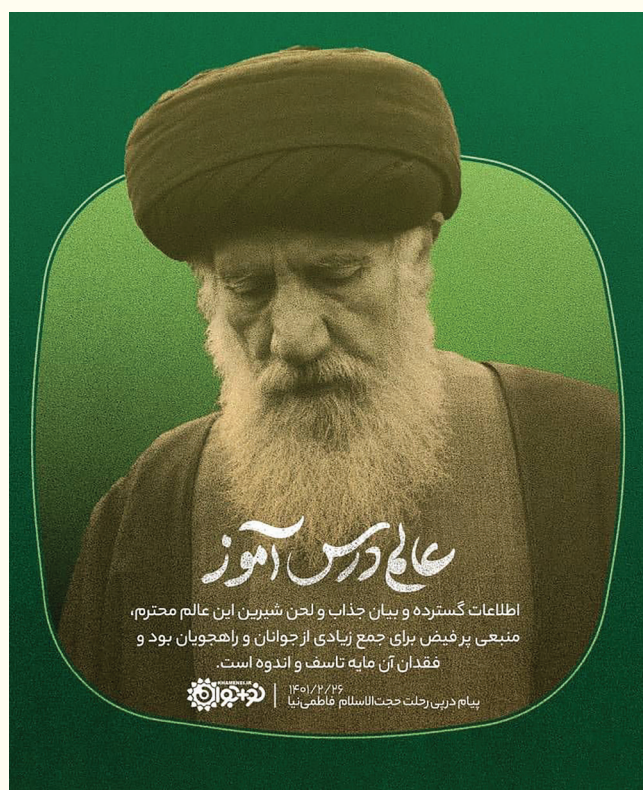
آن سیه چرده که شیرینی عالم با اوست
گرچه شیریندهن پادشاهانند، ولی
روی خوب است و کمال هنر و دامن پاک
خال مشکین که بدان عارض گندمگون است
دلبرم عزم سفر کرد، خدارا، یاران!
با که این نکته توان گفت که آن سنگیندل
حافظ از معتقدان است، گرمای دارش

برای شبهای جنگ

گرچه گاهی با شما نامهربانی می کنند
پرده پرده رزمتان را ای یلان نامدار
زیر پاتان - ای به رقص شعله ها پر سوخته
با خط خون، گامتان بر پهنه میهن نوشت:

چشم میگون، لب خندان، دل خرم با اوست
او سلیمان زمان است، که خاتم با اوست
لاجرم همت پاکان دوعالم با اوست
سر آن دانه که شد رهن آدم با اوست
چه کنم با دل مجروح؟ که مرهم با اوست
کشت ما را و دم عیسی مریم با اوست
ز آنکه بخشایش بس روح مکرم با اوست

مهرتان را ماه و پروین هم زبانی می کنند
تا بد، نقال هاشه نامه خوانی می کنند
خوش خرامان بهشتی پرفشانی می کنند
«در زمین هم کارهای آسمانی می کنند»



اطلاعات گسترده و بیان جذاب و لحن شیرین این عالم محترم،
منبعی پر فیض برای جمع زیادی از جوانان و راهجویان بود و
فقدان آن مایه تاسف و اندوه است.
پیام در پی رحلت حجت الاسلام فاطمی نیا | ۱۴۰۱/۲/۲۶